



بسم الله الرحمن الرحيم

علما و فقهای ما درباره معنی و ماهیت بیع کلمات فراوانی دارند و آنچه که ما تا به حالا از آن بحث کرده ایم گوشه ای از این بحث مفصل می باشد و عرض کردیم که بحث از وسعت معنی و ماهیت بیع بعداً و در مباحثی مثل شرایط ثمن و مثن کارایی دارد و به دردمان خواهد خورد.

خلاصه ی آنچه که تا به حالا عرض شد این است که ما برای فهمیدن و بدست آوردن معنای کلمه ای که در قرآن و کلام اهل بیت (ع) موضوع یک حکمی واقع شده دو راه پیش رو داریم؛ اول رجوع به قول لغویین می باشد یعنی کسانی که یک عمر تلاش کرده اند و زحمت کشیده اند برای شناخت معانی الفاظ و کتابهای فراوانی در این رابطه نوشته اند مثل صحاح اللغة، قاموس، و مجمع البحرین و مصباح المنیر که شیخ انصاری (ره) در بحث ما به آن اشاره کرده است، رجوع ما به لغویین در واقع از باب رجوع به اهل خبره می باشد و هنگامی که قول اهل خبره موجب اطمینان شود برای ما حجت می باشد یعنی یکی از حجت‌های ما قول اهل خبره و کارشناسی است که موجب اطمینان شود.

راه دوم آن است که ما خودمان موارد استعمال را تتبع کنیم و ببینیم که در قرآن و روایات متبادر از این کلمه چه بوده و همانطور که می دانید تبادر علامت حقیقت است لذا به ما کمک می کند که بفهمیم کلمه مورد نظرمون در چه موردی استعمال شده است این دو راه که عرض شد مانع الجمع نیستند ولی به طور منع الخلو یکی از اینها معیار و میزان تشخیص معنا و مفاهیم کلمات می باشد.

در مانحن فیه شیخ انصاری (ره) به قول اهل لغت اطمینان کرده و فرموده: «البیع كما فی المصباح المنیر مبادلة مال بمال» و بعد درباره مالی که عوض یا معوض قرار می گیرد و شرایط آنها و غیره بحث کرده و سپس ایشان کلمات علماء در این رابطه را نقل کرده است.

ما به کلام شیخ اشکال کردیم و گفتیم که در رجوع به قول لغویین فقط قول یک نفر از آنها حجت نیست ولی شما فقط قول مصباح المنیر را ذکر و أخذ کرده اید در حالی که دیگران از اهل لغت مثل قاموس و صحاح اللغة قول دیگری در این رابطه دارند مثلاً صاحب قاموس گفته: «البیع أخذ الشيء و اعطاء الشيء فی قبالة» یعنی ایشان هر داد و ستدی را بیع معنا کرده بنابراین ما برای فهمیدن معنا و مفهوم واقعی یک کلمه باید به قول تمام لغویین مراجعه کنیم.

بنده خودم قول اهل لغت را أخذ کرده ام و بعلاوه از راه تتبع در کلمات پروردگار متعال در قرآن و کلمات ائمه معصومین (ع) نیز متوجه شدیم که بیع معنای بسیار وسیعی دارد و فقط به معنای مبادلة مال بمال نمی باشد که در جلسات قبل به مقداری از این آیات و روایات که بر وسعت معنای بیع دلالت داشتند اشاره کردیم و عرض کردیم که این تعبیرات مجاز نیستند و استعاره هم نیستند بلکه در واقع همان مفهوم را دارند بیان می کنند زیرا در مجاز و استعاره عنایتی است، یک وقت ما می خواهیم یک معنایی را برسانیم مثلاً می گوئیم هذا اسدٌ ولی گاهی می گوئیم زیدٌ اسدٌ یعنی علاوه بر اینکه می خواهیم بگوئیم این زید است شجاعت آن را نیز می خواهیم برسانیم که این می شود استعاره خلاصه اینکه در مجاز و استعاره علاوه بر انتقال معنای اصلی به یک چیز اضافه نیز عنایت شده ولی وقتی قرآن کریم می فرماید: «اشتر و الضلالة بالهدی» و یا می گوید: «و شروه بثمانٍ بخرس دراهم معدودة» و امثال ذلک که در جلسات قبل به آن اشاره کردیم مراد همان بیع است چراکه معنای کلمه بیع خیلی وسیع می باشد و تنها به معنای مبادلة مال بمال نمی باشد بنابراین ما از راه رجوع به قول اهل لغت و بعلاوه رجوع به کلمات قرآن و اهل بیت (ع) وسعت معنای بیع را استفاده کردیم.

باتوجه به مطالب ذکر شده ما به کلام آن دسته از فقها و علمای بزرگوارمان که بیع را محدود کرده اند و فقط مربوط به مال می دانند اشکال داریم من جمله به کلام شیخ انصاری (ره) که عرض شد و عرضی نیز به کلام حضرت امام (ره) داریم ایشان در ص ۱۴ از کتاب البیع فرموده اند: أحسن التعاریف تعریف مصباح

معتزاً معذرةً، لقد أبحر جهالةً بنفسه . یا أيتها الإنسان ما جرآک علی ذنیک و ما غرک بریک و ما أنسک بهلکة نفسک؟ . این خطبه در فیض الاسلام به عنوان خطبه ۲۱۴، در شرح خوئی جلد ۱۴ ص ۲۶۸، در شرح بحرانی جلد ۴ ص ۷۴، در شرح ابن ابی الحدید جلد ۱۱ ص ۲۳۸، و در شرح فی ضلال جلد ۳ ص ۳۰۵ ذکر شده است .

درباره این خطبه مطلب فراوان است یکی از آن مطالب این است که در ۶۵ جای قرآن کریم کلمه انسان ذکر شده است اما فقط در دو جا انسان مورد خطاب قرار گرفته است یکی همین آیه ۶ از سوره انفطار و دیگری در آیه ۶ از سوره انشقاق است: « یا أيتها الإنسان إنک کادحٌ إلی ربک کدحاً فملقیه . »

خوب اولاً شناخت خود انسان مطلب مهمی می باشد، انسان مرکب است از روح و بدن که روح از اهمیت بیشتری برخوردار است البته بدن نیز مهم است . حضرت امام رضوان الله علیه در شرح دعای سحر روایتی از امام صادق (ع) نقل کرده اند که در آن گفته شده: « الصورة الإنسانية هی أكبر حجج الله علی خلقه وهی الکتاب الذی کتبه بیده والهیکل الذی بناه بحکمته » زیرا انسان در بوجود آوردن چهره اش هیچ نقشی نداشته بلکه؛ « هو الذی یصورکم فی الأرحام کیف یشاء و صورکم فأحسن صورکم » خداوند متعال آن نقاش خلقت و مهندس قدرت در پشت سه پرده و در محیط تاریک این چهره را نقاشی کرده است .

نزدیک شهادت امام صادق (ع) نیز هستیم، در زمان امام صادق (ع) عده ای ملحد بودند که خداوند را قبول نداشتند و منکر وجود او بودند من جمله عبد الکریم بن ابی العوجاء که چندین جلسه با امام صادق (ع) درباره وجود خدا و توحید بحث کرده است، ابن ابی العوجاء یکی از همان چهار نفری است که مخفیانه باهم پیمان بستند که سال بعد که به مکه می آیند هرکدامشان ربعی از قرآن را بگویند و بیاورند تا قرآن ما را باطل کنند، یک سال گذشت وقتی در مکه به هم رسیدند هرکدامشان گفت من وقتی یک آیه از قرآن را دیدم از تصمیمم صرف نظر کردم که حالا فرصت نیست تا قضیه را به طور کامل خدمتتان عرض کنیم خلاصه همینطور که این چهار نفر بین خودشان مشغول صحبت کردن بودند که در طول

المنیر یعنی همان تعریفی که شیخ انصاری (ره) فرموده اند (مبادلة مال بمال) ولی ما این را قبول نداریم وأدله خودمان را بروسعت معنای بیع عرض کردیم که البته افراد دیگری نیز در این زمینه با ما هم کلام هستند که آدرس کلماتشان را خدمتتان عرض می کنم؛ اول سید عبدالاعلی سبزواری (که البته ایشان کتابی نیز در تفسیر به نام مواهب الرحمن فی تفسیر قرآن دارند) ایشان در ص ۲۳۱ از جلد ۱۶ مهذب الأحکام مثل ما فرموده اند: « البیع لیس إلاً جعل الشئ بإزاء الشئ » .

دوم فاضل ایروانی در حاشیه مکاسب در ص ۷۱ از چایی که پیش بنده می باشد فرموده: « البیع مبادلة متعلق سلطان بمتعلق سلطان » .

سوم محقق غروی اصفهانی می باشد در حاشیه مکاسب ص ۱۶ که به کلام شیخ اشکال کرده، ایشان چند اشکال کرده اند که بعداً آنها را خواهیم خواند یکی از آنها این است که ایشان فرموده اند که شما می گوئید که بیع تملیک و تملک است در حالی که گاهی اصلاً اینطور نیست مثلاً گاهی حاکم شرع زکات را می فروشد در حالی که زکات مال خداست و گاهی خریدار نیز مالک نیست مثل جایی که شخصی پدر و مادرش را می خرد ولی به محض خریدن آزاد می شوند پس تملیکی واقع نمی شود زیرا انسان مالک پدر و مادرش نمی شود بنابراین معنای بیع فقط محدود به مال و ملکیت نیست بلکه بیع معنای بسیار وسیعی دارد .

چهارم در کتاب الفقه الاسلامی و أدلته است که نقل قول عامه و خاصه می باشد صاحب کتاب در جلد ۵ ص ۳۳۰۴ از این کتاب نیز فرموده: « البیع مقابله شئ بشئ » . این مقداری از مباحثی بود که به عرضتان رسید و بقیه بحث بماند برای جلسه بعد ...

« نهج البلاغه »

در نهج البلاغه مواردی داریم که حضرت امیر (ع) بعد از خواندن آیه ای از قرآن خطبه ای ایراد نموده اند که امروز یکی از این موارد را خدمتتان عرض می کنیم .

ومن کلامه علیه السلام، قاله عند تلاوته: « یا أيتها الإنسان ما غرک بریک الکریم (انفطار ۶) » أدحض مسؤول حجّة و أقطع

عجیب تر از بدن روح انسان است که شخصیت هر شخصی نیز به روحش می باشد، بدن مرکز سوخت و ساز می باشد و گفته شده که بدن هر شخصی در هر ۷ سالی یک مرتبه به طور کلی عوض می شود یعنی اگر شخصی ۷۰ سال عمر کند ۱۰ بار بدنش به طور کلی عوض خواهد شد اما روح انسان همیشه باقی است و هیچگاه عوض نمی شود که در قرآن کریم نیز به این مطلب اشاره شده است، این مطالبی بود درباره انسان و عجائب روح و جسمش که به عرضتان رسید.

استاد بزرگوار ما علامه طباطبائی (ره) در تفسیر آیه: «یا ایها الإنسان ما غرک بریک الکریم» فرموده اند بعضی ها فکر کرده اند که: بریک الکریم تقریباً إلقاء جواب است یعنی شخصی می گوید: غرنی کرمک یا کریم اما این مطلب اشتباه است چراکه با محاسبه کرم خداوند باید بیشتر اطاعت کند زیرا خداوند کریم شما را با این همه عجائب و ظرافت خلق کرده و متنعم ساخته لذا شما در مقابل باید او را اطاعت کنید ما غرک بریک الکریم؟ چه چیزی شما را در مقابل پروردگار کریم مغرور کرده؟.

حضرت امیر (ع) در خطبه مذکور بعد از خواندن آیه ۶ از سوره انفطار (یا ایها الإنسان ما غرک بریک الکریم) فرموده اند: «أدحضُ مسئول حجةً و أقطعُ مغترَّ معذرةً، لقد أبرج جهالةً بنفسه» «برهان گناهکار نادرست ترین برهان هاست و عذرش از توجیه هر فریب خورده ای بی اساس تر و خوشحالی او از عدم آگاهی است. أدحض به معنی باطل ترین است و مراد از مسئول انسان است و حجة نیز تمیز می باشد یعنی اگر خداوند از شما سؤال کرد که ما غرک بریک الکریم؟ هر دلیلی که اقامه کنید باطل است اگر بگوئید: غرنی جهلی باطل است اگر بگوئید: غرنی شیطان باطل است و اگر بگوئید: غرنی کرمک باطل است.

گاهی انسان عذر می آورد که اگر عذرش پذیرفته نشود می گویند أقطع عذره در جمله نیز گفته شده؛ و أقطع مغترَّ معذرةً انسان یک مغروری است که هر عذری بیاورد پذیرفته نمی شود لقد أبرج جهالةً بنفسه هر چه که بگویند خودش جهالت خودش را ثابت کرده.

یک سال گذشته چه کرده اند امام صادق (ع) که در حال عبور بودند به آنها نگاه کردند و فرمودند: «قل لئن اجتمعت الإنس والجن علی أن یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیراً (اسراء ۸۸)» آنها خیلی متعجب شدند و گفتند که این یک مطلب سری و پنهانی بین خودمان بود و ما به هیچکس درباره تصمیممان چیزی نگفته بودیم پس مسلماً این شخص امام بر حق می باشد.

ابن ابی العوجاء هر روز می آمد و با امام صادق (ع) بحث می کرد و محکوم می شد و می رفت تا اینکه در روز چهارم که آمد حضرت به او فرمودند که تو دوباره برای مباحثه آمدی؟ گفت بله حضرت فرمودند که من از تو یک سؤال دارم؛ أنت مصنوع أم غیر مصنوع؟ ابن ابی العوجاء هرچه فکر کرد نتوانست جواب این سؤال حضرت را بدهد و گفت یک سؤالی از من پرسیدی که تا به حالا هیچکس این سؤال را از من پرسیده بود و بعد از این هم نخواهد پرسید، بعد رفت تکیه کرد به یک سطونی و گفت: عریض عمیق طویل وقتی که به خودم نگاه می کنم می بینم که اعضاء و جوارح بدنم به یک اندازه نمی باشند بعضی ها طویل و بعضی ها عریض و بعضی ها ظریف و نازک می باشند بنابراین انسان قطعاً مصنوع می باشد.

بدن و صورت انسان از عجائب خلقت می باشد و امیر المؤمنین (ع) نیز در کلمه هشتم از کلمات قصار نهج البلاغه فرموده اند: «عجب لهذا الإنسان ینظر بشحم و یسمع بعظم و یتکلم بلحم و یتنفس بخرم» تعجب می کنم از انسانی که با پیه نگاه می کند زیرا در چشم به طرز بسیار حکیمانه ای پیه به کار برده شده است، و می شنود با استخوان زیرا در گوش استخوانهای کوچکی با ظرافت فراوان بکار رفته است وقتی صوت وارد گوش می شود استخوان چکشی به سدانی که در گوش قرار دارد برخورد می کند و بعد صوت به مغز منتقل می شود و بعد انسان می شنود، و با تکه گوشتی که همان زبان است صحبت می کند و بوسیله سوراخ هایی که وجود دارد تنفس می کند و این سوراخها باعث می شوند که هوا به ریه ها برسد، خلاصه این بدن انسان است که دارای ویژگیها و عجائبی که عرض شد می باشد.

خواه از نسل علی(ع) یا از نسل عمر باشد فرقی ندارد ، خلاصه اینکه مولوی چنین شخصیتی دارد .

اما شعری که می خواستم از مولوی بخوانم این بود :

در زمین مردمان خانه مکن

کار خود کن کار بیگانه مکن

چیست بیگانه تن خاکی تو

که از برای اوست غمناکی تو

تا تو تن را چرب و شیرین میدهی

جوهر جان را نبینی فربهی

یعنی شخصیت تو به روح تو می باشد و این بدن عوض می

شود مثل کسی که رفته در خانه دیگران خانه ساخته .

من خیلی متأسفم که بگویم یک شخصی کتابی نوشته و در آن بین کلمات حضرت امام(ره) و مولوی به عنوان دو عارف جمع کرده است در حالی که امام(ره) فرمودند که صوفیه عارف نیستند بلکه عرفان را امیرالمؤمنین(ع) دارد اگر کسی سبیل بگذارد و تبریزین بردارد و خرقة دربرکند این دیگر نمی تواند به اسلام خدمت کند جالب است که بدانید حتی یک نفر از صوفیه در جنگ تحمیلی به میدان نرفت اسلام صوفیه یک اسلام خاموش است که به سیاست هیچ کاری ندارد آنها فقط بلد هستند که دور هم جمع شوند و سر تکان بدهند و ذکر بگویند و کارهایی شبیه به این انجام دهند ، بقیه بحث بماند برای جلسه بعد ...

و الحمد لله رب العالمین اولاً و آخراً و صلی الله علی

محمد و آله الطاهرین

خوب حالا حضرت امیر (ع) خودشان شروع به نصیحت می کنند و می فرمایند : « یا ایها الإنسان ما جرَّاک علی ذنبک و ما غرَّک بریک و ما اُنَّسک بهلکة نفسک؟ » مولوی یک اشعاری در اینجا دارد منتهی قبلش عرض می کنیم که ما اگر گاهی در بحثهای اخلاقی یا غیر اخلاقی شعری از کسی خواندیم دلیل بر آن نیست که هر چه که آن شاعر گفته صحیح و درست است چرا که شعرا اشتباهات زیادی هم دارند مخصوصاً مولوی ، خوب مولوی از طرفی خیلی خوش ذوق است و در تمثیل بسیار مهارت دارد و می تواند بعضی از مطالب را طوری به شعر در بیاورد که جذاب باشد اما از طرفی او یک صوفی سنی وحدت وجودی است و از دیدگاه ما شیعه ها خیلی لغزش دارد و برای اینکه بهتر او را بشناسید به کتاب حدیقة الشیعة مقدس اردبیلی مراجعه کنید ، مقدس اردبیلی در زمان صوفیه زندگی می کرده صوفیه صوفیه را تقویت می کردند زیرا سلاطین صوفیه از اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی که از صوفیه بوده هستند از این جهت علمای معاصر صوفیه مثل شیخ بهائی و مقدس اردبیلی واقعاً در زحمت بوده اند لذا مقدس اردبیلی در حدیقة الشیعه بحث بسیار مفصلی درباره صوفیه مطرح کرده است ایشان درباره مولوی می فرماید که صفحه ای از صفحات متنوی معنوی نیست که در آن وحدت وجود روشن نباشد و خیلی از متنوی مولوی انتقاد می کند اما در عین حال اشعار خوب نیز دارد .

مولوی بسیار بسیار مورد انتقاد است و نوعاً اشخاص گول چند شعر جالب او را می خورند ، مولوی ابوطالب پدر امیر المؤمنین (ع) را مشرک و کافر می داند و قائل به وحدت وجود نیز می باشد و در یکی از اشعارش گفته :

پس به هر دوری ولیی لازم است

آزمایش تا قیامت دائم است

پس امام حی مطلق آن ولی است

خواه از نسل عمر خواه از علی است .

ما قائل به ولایت شخصی هستیم و ائمه(ع) را اشخاص خاصی می دانیم اما سنی ها قائل به ولایت نوعی می باشند لذا می گویند ولی